



کار از باشگاه طنز انقلاب اسلامی
rahrahtanz.ir @tanzyim
وزنه‌نامه هفتگی طنز راه راه
چهارشنبه‌ها بخوانید

یارانه ام رو می برم در بازار ارز

گفت و گو با عباس گودرزی

صفحه ۶



هیأت عقلا

جزئیات جلسه اضطراری
پاسخ ایران به خروج آمریکا از برجام

صفحه ۱۱



طفل بی پدر در جواب!

شعر بلند طنز

صفحه ۶



گفت و گو با سردیس قهرمان دیپلماسی

زیر آفتاب برجام



سید محمد جواد طاهری

مهدی سلمان

بحر طویل فیدورا و سایر کلاه‌ها

دور میزی که همه اهل سیاست بنشینند و به سرپنجه هوش و خرد و عقل و به تیزی همه کوبیده و دیزی و پیازی زده با چایی و کندی (candy) پس از آن نفخ برانند و بطون‌ها طرف خویش کشانند که ناگاه یکی آمد و زد داد که دانید چه افتاد؟ بر آن جام هنر، جام خرد، کودک برجام که بد جام پر از عقل سلیم و پر خورشید عنابی، پر باران و گلابی و پس از دست نیایی به هدف، کام نیایی، نه حسایی نه کتابی و به یک باره شنیدیم که آن کم خرد کله کدو تیزه زیرش و سپس با یک اشاره همه برجام و کل صفحاتش شده پاره همه مردان و زنان قاره به قاره همه جمله به نظاره همه از منزل و میدان و مغازه و اداره، همه مرکل، کری و اشتون و موگرینی و مکرون، تزامی و اون و این و پوتین، پینگ دوباره همه در فکر کناره بنشینید و بیاید در این وضعیت پر ز شراره، ره چاره و بگوئید که حالا چه کنیم؟

یکی گفت که عمراً که چو امضای کری هست خیال همه درست! یکی گفت که آن پارگی فاحش بدجور نبودست و با چسب به آن بخیه توان بستن! یکی گفت اگر چه که ترامپ خل دیوانه برون جست ولی پنج دگر باز در آن هست. همه احسنت نمودند که این فکرت نو حاصل تدبیر و امید است که در آن نبود کوجه بن بست! بز دست! کزین پس برویم و همگی جنگ به دامن اروپا بزنیم و ز سر خویش کلاهی که کری و اوپاما پر سرمان کرد، کنیم و سوی مقصد بدویم. راستی جنس کلاه انگلیسی، آلمانی و تاپ هت و شاپو، بولر و برت فرنچ و فیدورا نیز شنیدیم که خوب است...

دعوت به همکاری

تعدادی مشاور
مسلط به درمان افراد فول منزوی
ترجیحا خانم
جهت اعزام به کاخ سفید

پرتاب کننده
ترجیحا دارنده مدال طلای جهانی
جهت انداختن تقصیر گردن یکی دیگه
مراجعه: خ پاستور - بن بست دوم

شاهد طلاق
مسلط به دو مدل امضاء
فراموشکار - حتی برای برجام
حقوق ثابت + پورسانت
جهت رزرو با مدیر برنامه ام تماس بگیرید

موش آزمایشگاهی
چهارستون بدن سالم
تست خوردگی انگشت پا به مبل و
تأثیر آن بر روزه
آزمایشگاه سهل گیران منتع

اعلانات

تکیه بر این فرجه ها کردم غلط
کردم غلط!
درس و مقسم را رها کردم غلط
کردم غلط!
(شروع کنندگان از ترم جدید)

امضای کری تضمین هم نباشه
قشنگ که هست!

اروپایی‌ها به برجام واقعی نمی‌نهادن و دائم از زیرکار در می‌رفتند. اونوقت حالا بیان بدون آمریکا چی رو ادامه بدن دقیقاً؟!
+ ساده است! ارتباطات بانکی...
تبادلات تجاری... هواپیماهای بوئینگ... برگشت پول نفت... آهان! بذارن ما بریم با ویزای شینگن حموم آفتاب بگیریم. هان!؟
- اوه اوه گفتی آفتاب سرعت آب شدنم دورابر شد. پس چرا نمیدان... آه!
+ کی نمیدان؟ منتظر کسی هستین؟
- منتظر نمکی!
+ نمکی!؟
- آره! نمکی ندیدی تاحالا؟ بین خودمون بمونه. گفتیم به تکه بزرگ از پشت گوشمو می‌دم بهش تا منو بیره کارگاه لوسترسازی آب کنه.
+ حالا چرا پشت گوش؟
- دکتر! چون هیچوقت نمی‌بینمش...

و اینا زرشک؟
- همه رو بذار در برجام گلابی شو بخور!
اینجا همه تا وقتی بود که گندش درنیموده بود. الان که اون بیشعور برجامو که اینقدر براش قدم زده بودم و خندیده بودم، ریخت تو توالترنگی-
+ چه ربطی داره؟ بالاخره سایه جنگ رو بردین، آب خوردنو آوردین...
- گفتم به روح اعتقاد داری؟
+ چیزه! بگذریم. حالا اونم نبود نبود. با کشورهای اروپایی ادامه می‌دیم.
- بار آخری که دبه ترشی توی سرت خورده کی بوده؟
+ چطور؟
- آخه نابغه! اون موقع که آمریکا هم ظاهر بود،

برداشت شما از کلمات اشتباه بوده...
- متأسفانه کسی توی این مملکت قدر زبان



دیپلماسی رو نمی‌دونه!
+ پس آرش کماندار و دیپلمات زبان دنیا

برجام امضاشد تا صبح زدم رقصیدم...
- اتفاقاً منم داشتن می‌بردن کنار سردیس‌های امیرکبیر و قائم‌مقام فراهانی بذارن جلوی دانشکده‌ای، سازمانی، جایی!
+ پس بگید اینجا پیش دبه‌های ترشی و سرکه چیکار می‌کنید؟
- از قضا سرکنگبین صفرا فزود... هییییی!
+ یعنی چی؟
- یعنی اون رییس جمهور یادب چرخورد ترامپ و برجام پنج سال مالد.
+ خب خبرشو به جوری ترجمه می‌کردید که خیلی هم فاحش چر خورده به نظر نیاد!
- فکر کردی برجام مثل کنوانسیون پارموس یا FATF بود که به جور دیگه ترجمه‌اش کنم بعد بگم غلط تایپی بود؟
+ خب برای برجام هم کارشناسا گفتن

انتظار داشتیم جلوی ساختمان و وسط آنم‌سای بزرگ و زیبایی که با فضای سبزی دل‌انگیز و وسیعی احاطه شده بود پیدایش کنیم و سوال‌هایمان را بپرسیم اما وقتی با هزار مشقت و بعد از ده‌بار پرسیدن نشانی، توی طبقه منفی دو و پشت قفسه‌های ترشی و سرکه پیدایش کردیم، نه تنها سوال‌هایمان یادمان رفت، بلکه دلمان هم برایش سوخت و فقط توانستیم اینها را از سردیس بُرنزی دکتر طریف بپرسیم:
+ چرا اینطوری آخه؟ جای شما که اینجا نیست!
- ای آقا! دست رو پایم نذار که خون...
+ اوه اوه گرم‌تونه؟ می‌خواید آب بیارم بریزید اونجایی...
- این گرما از درونه! از روح، روح! تو به روح اعتقاد داری؟
+ نفرمایید! بنده خودم اون شبی که